

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهارم

۱۳۹۸/۰۲/۱۹

یادآوری:

در بحثی که تا کنون داشتیم از این سوال آغاز کردیم که اگر می‌خواهیم انسان را بشناسیم باید ببینیم از کجا آمده است. تا به کمک آن بفهمیم به کجا و چگونه باید برود. از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود، به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم.

در کنار اشاره به مبدأ به جریان تعلیم اسماء و نفخ روح اشاره شد. که یکی هستند و باید از یک زاویه دیده شوند. نفخ روح همه انسانها با نفخ روح حضرت آدم دارای تفاوت بین فعلیت و اقتضاء است. در قرآن کریم سه بار بحث نفخ روح آمده است هر سه در رابطه با آدم سلام الله علیه است. نسبت به بقیه نیامده است.

پس از تعیین آدم به عنوان خلیفه، ملائکه ساجد شدند. لکن شیطان تمرد کرد.^۱

بعد فرمود انبئهم باسمائهم، فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل انی اعلم غیب السماوات و الارض ؛ یعنی انباء آدم نسبت به اینها به حقیقتی بود که غیب را شامل میشد. مرتبه اینها نسبت به خودشان شهادت است. نسبت به ما غیب است. ملائکه نسبت به ما مرتبه شان مرتبه غیب است. اما مرتبه هر

کسی و هر چیزی نسبت به خودش، به خصوص در جایی که علم حضوری است، شهادت است. اما ملائکه همه وجودشان شهادت است. علم حضوری به ذاتشان تام است. مراتب برایشان نیست در خودشان. لذا وقتی آنها انباء شد به اسمائشان، دنبالش خدا میفرماید که الم اقل لکم انی اعلم غیب السماوات و الارض. یعنی این انبائی که نسبت به شما از آدم صورت گرفت، مرتبط با غیب سماوات و ارض است که غیب ملائکه را هم شامل میشود. پس انباء آدم مربوط به غیب بود نسبت به ملائکه. اگر مربوط به غیب بود، معلوم میشود مرتبه خزائن است. اگر مربوط به خزائن شد معلوم میشود در راستای علیت است نسبت به ملائکه. اینها پشت سر هم که چیده میشود نکات مهمی میشود. پس آنچه که علم اسماء بود برای آدم، مرتبه غیب سماوات و ارض بود که خدا فرمود اینجا. الم اقل لکم انی اعلم غیب السماوات؟ بی جا نیامده است نعوذ بالله. بلکه غیب السماوات و الارض ناظر به همان انبائی است که آدم برای اینها کرد و اینها دیدند که این را نمیدانند. چون هر موجودی نسبت به علتش علم اجمالی دارد نه علم تفصیلی. وقتی انباء از آدم صورت گرفت اینها دیدند در راستای شأن آدم هستند. چون آدم علمش حضوری است نسبت به این مسئله، و وقتی دارد علم را بیان میکند در راستای علت اینهاست و اینها دیدند به لحاظ این مسئله شأن حساب میشوند. لذا سجده محقق شد. نه منتظرند بعدا خطاب سجده بشود. لذا مرحوم علامه هم میفرماید بین همین مسئله تا آیه ای که

دنبال مسئله است که و اعلم ما تبدون و ما کتتم تکتمون، سجده محقق شده بود. و اعلم ما تبدون و ما کتتم تکتمون در سجده محقق شد. که بعضی ها ابا کردند، آنچه را کتمان میکردند آشکار شد و بعضی هم اظهار کردند. سپس ماجرای سجده را بیان میکند^۱

^۱ با اینکه محقق شده است، منتها چون در بین این مسئله محقق شده است، و نمیشد آنجا این کلام را وسط آورد، و باید آن کلام تمام میشد، لذا جریان سجده را اینجا نقل میکند.

. فرشتگان همه سجده کردند به جز ابلیس. سجدوا الا ابلیس ابی و استکبر
و کان من الکافرین. اینها سجده کردند، ولی ابلیس تمرد کرد و کان من
الکافرین. از قبل اهل کفر بود. نه اینجا کافر شد.

ب

هدف سجده

در رابطه با بحث سجده، روایاتی بیان شده از جمله این روایت از عیون
است: عن ابی الصلت الهروی عن الرضا عن آبائه عن امیر المومنین علیهما
السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله فضل انبیاء
المرسلین علی ملائکته المقربین و فضلنی علی جمیع النبیین و المرسلین و
الفضل بعدی لک یا علی و للائمة من بعدک ثم ان الله تبارک و تعالی خلق
آدم فاودعنا صلبه و امر الملائکة بالسجود له تعظیما لنا و اکراما و کان
سجودهم لله عز و جل عبوديةً و لآدم اکراما و طاعةً. یعنی سجده ملائکه
برای آدم با هدف اکراما و طاعة نسبت به آدم بود. اکرام در نظام وجودی
تعارف نیست که مثلا بگویند مخلصیم. اکراما یعنی تو برتری. حقیقتا من
شأن تو هستم. این اکرام وجودی است. و طاعة در خدمت تمام قرار
گرفتن. بعد حضرت دنبالش میفرمایند لکوننا فی صلبه. یعنی اکرام و طاعت
نسبت به آدم هم برای این بود که ما در صلب آدم بودیم. یعنی این تمام
اطاعت و تمام اکرام مربوط به وجود کاملترین انسان است که بالاترین
است که میشود نبی ختمی و حضرات معصومین.

به همین دلیل در روایت آمده است که ان الملائكة لخدامنا و خدام محبينا. اما اکرام و طاعت برای خود آدم، برای آن مرتبه ای است که از این کمال نهایی بهره مند است. از سوی دیگر ملائکه نسبت به همه انسان ها اکرام و طاعت دارند، اما به نسبتی که از آن کمال نهایی بهره مند هستند. یعنی به نسبتی که از پیغمبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام بهره مند هستند، ملائکه نسبت به آنها اکرام و طاعت دارند. بر همین اساس است که هرچند پیغمبر از جهت زمانی و بدنی بعد از آدم است، اما از جهت روحی مقدم است. در ادامه روایت آمده است که «فكيف لانكون افضل من الملائكة و قد سجدوا لآدم كلهم اجمعون. با اینکه همه بر آدم سجده کردند، ما از همه ملائکه افضلیم چون آنچه باعث شد ملائکه بر آدم سجده بکنند، آن حقیقت وجودی ما بود که در آدم بود.

وَقُلْ اَيُّهَا مُمْلِكُنْ لَنْتَوْجَكَ لَجَنَّةً

سکونت آدم در بهشت

بعد از سجده ملائکه، مرتبه سکونت آدم در بهشت محقق میشود. در قرآن آمده است که دستور داده شد هر طور میخواهید از ثمرات بهشت بدون محدودیت بخورید. «کلا منها حیث شئتما رغدا» ... «ان لک ان لاتجوع فیها و لاتعری و انک لا تظما فیها و لاتضحی». در بهشت نه عریانی داری، نه گرسنگی، نه تشنگی، نه خورشید اذیت میکند که بخواهی بپوشانی خودت

آیات ۱۱۵-۱۲۷ طه هم در ارتباط با همین جریان است:

فَقَدْ آيَا هُمْ إِنَّهُ ذَا ۲ عَٰلَمٍ لَّوَلَا يُخْرِجُكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ فَشَقِيَ ۳

^۲ ضمیر هذا اشاره به نزدیک است برای این منظور که قرب شیطان را نشان دهد.

۳ ترجمہ آیات

۴. تشقی به معنای سختی و مشقت افتادن است، نه شقاوت، زیرا شقاوت بعد از شریعت مطرح میشود. و این ماجراها همه قبل از تکلیف است. بعد از توجه به زمین است که زمینه هدایت تشریعی و تکلیف مطرح میشود. شقاوت در اینجا به معنای سختی و بیچارگی زندگی در زمین است.

وسوسه شیطان

فازلهما الشیطان عنہایعنی شیطان اینها را لغزاند، زلّه به معنای لغزیدن و در برابر ثبات قدم است. کسی که جای پایش محکم نباشد و ناگهان بلغزد، زلّه گفته میشود. «فاخرجهما مما كانا فیه» اینها از آن مرتبه ای که بودند را خارج کرد.

«فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما ووری عنهما من سوآتهما» با وسوسه شیطان آنچه از ایشان پنهان شده بود آشکار شد. شیطان وسوسه کرد و لغزش ایجاد کرد و از آن درخت خوردند. وقتی از درخت خوردند، عورت خویش را با برگ های درختان بهشتی پوشانند. تا قبل از این مرحله نیز بدن و تمام اندام را داشتند، اما جذبه الهیه به گونه ای بود که هیچ توجهی به بعد بدنی نداشتند.

آدم^۵ مخلوق شد تا در ارض ساکن بشود، اما راه آمدنش به زمین مسیری بود که باید طی میکرد. پس تا به ارض نرسیده است هنوز وجودش کامل نشده است. خلقتش تمام نشده است. وجودش کامل نشده است، خلقتش که همان کمال اولی اش است، هنوز تکمیل نشده است. تنها راه استقرار در زمین برای آدم این راه است. یعنی غیر از این راه راهی برای آمدن آدم به زمین نبود. و آن این بود که :

° . برای آشنایی بیشتر با گزارش علامه طباطبائی از ماجرای هیبوط و دقایق آن رک : المیزان ، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۸.

۱- باید تعلیم اسما و تفضیل بر ملائکه برای خلافت او محقق میشد. همه اینها برای انسان که میخواهد حرکت بکند سرمایه است.

۲- پس از آن سجده به ملائکه است که در ساختار انسان نقش دارد، و

۳- سکونت در بهشت.

ثم إسمکان الجنة. رفتن در جنت جزء مراحل وجود انسان است.

۴- نهی از نزدیک شدن به شجره،

اینها آن نقاط مرکزی قصه جریان آدم هستند. در انسان شناسی قله هایی هستند که باید دیده بشوند.

ج

استقرار در ارض مؤخر از این عوامل واقع شد و اگر هر کدام از اینها در وجود آدم شکل نمیگرفت و به ارض می آمد، این انسان آن انسانی که قرار بود این مسیر را اینطور طی بکند نبود.

آخرین قله ای که در جنت باید دیده میشد «ظهور سوآت» بود. منظور از «سوآت» تمایلات حیوانی انسان بود که از قبل در وجود انسان بود لکن به دلیل جذبه ای که در توجه به خداوند داشت، به این جنبه وجودش توجه نداشت و این میل را درک نمیکرد. لازمه تمایلات حیوانی، رشد و تغذی است.

در سیر موجودات عالم اولین مرتبه، برای جماد است که سه بعدی هستند. و طول و عرض و عمق دارند و مکان می‌خواهند. مرتبه بعد نبات است که رشد دارند. یعنی موجودی که طول و عرض و عمق دارد، و علاوه بر آن رشد هم دارند. مرتبه سوم حیوانی است. یعنی احساس و اراده هم دارد. به همین دلیل اگر تمایل حیوانی یافت، حتما تغذی و نمو هم هست. زیرا اینها برای مراحل قبل است.

تمام کوشش ابلیس نسبت به آدم این بود که این تمایل برای او آشکار بشود. چون بقیه مسائلی که برای ابلیس در هبوط آدم و نفوذ به آدم محقق میشود از همین راه است. تمایل حیوانی که رشد و تغذی هم در بر دارد. شیطان این موطن را در وجود آدم بزرگ کرد.

هبوط

اکنون روشن میشود آن شجره منهی چه بوده است. حقیقتی بود که نظام بدن را به سمتش سوق میداد که تمایل حیوانی، تغذی، نمو، همه اینها با او محقق میشد. پس آن خوردنی که در ابتدا دستور داده شد که هر چیزی مایلید بخورید، ممنوع نبوده است. زیرا آن خوردن در حالت جذبه و توجه به خدا بوده است. خوردنی که جنبه استقلال و حیوانی پیدا کند ممنوع بوده است.

پس از اینکه نظام بدنی ادم در زمین شکل گرفت و تسویه شد وارد بهشت شدند، زیرا اگر در زمین میماند توجه به «سوات» یا تمایلات حیوانین در زمین محقق میشد و در نتیجه، انسان به مرز حیوانی تبدیل میشد. اما اینکه این توجه در جنت محقق شده است و در آنجا توجه به عالم روح و ملائکه غالب بود، مانع از تبدیل انسان به حیوان شده است.

حضور ایشان در زمین طولانی نبوده است، اگر در دنیا زیاد میماند، کشف سوات و عورت برای او رخ میداد و حیات او به حیات حیوانی تبدیل میشد. همانطور که برای حیوانات، عورات و سوات آشکار است ولی پوششی از آن ندارند. و احساس عیب هم نمیکنند. در ماجرای آدم، به محض آنکه به این موضوع توجه شد، بی درنگ با برگ پوشاندند، این امر بیانگر آن است که پوشاندن برخی اعضا، میل فطری انسان است، و نتیجه تعلیم و فرهنگ نیست.

از نظر علامه این مراحل باید لزوماً محقق میشد.

در ادامه قرآن میفرماید حتی نزدیک درخت هم نشوید وگرنه از بهشت خارج میشوید. این به معنای مذموم بودن حالات مادی و شهوات حیوانی انسان نیست. این حالات اگر تحت تدبیر قوای روحی و ملکوتی انسان واقع شوند نه تنها مذموم نیست، که ممدوح است. خداوند حکیم خلقت انسان را همراه با این امیال قرار داده است. در میان معصومان هم فقط دو

پیامبر (حضرت عیسی ع و حضرت یحیی ع) ازدواج نکردند. اگر توجه به این امر نامطلوب بود، انبیا به سمت آن نمیرفتند. خود حضرت آدم هم عاشقی شگفت انگیزی نسبت به حضرت حوا دارد.^د

اگر زندگی در آن مرحله و خوردن از شجره و توجه به تمایلات، زمینی نبود و بازگشت به بهشت محال نبود، پس از پذیرش توبه آدم، حتما به بهشت بازمیگشتند. اما با اینکه توبه اش قبول شد، به بهشت بازنگشتند، چون در توبه تشریعی است که بعد از پذیرش توبه به مقام خویش بازمیگردد. اما اینجا که عصیان تشریعی نبود، بازگشت به آن مقام ممکن نبود.^ه

ماهیت بهشت

در روایات این پرسش مطرح شده اس که بهشتی که حضرت آدم در آن بود، چه بهشتی است؟ سئل الصادق (ع) عن جنه آدم- أ من جنان الدنيا كانت أم من جنان الآخرة؟ این جنت را در روایات ما گاهی میفرمایند از جنان دنیاست، گاهی میفرمایند از جنان آخرت است. به چه معناست؟ هرگاه به لحاظ دنیا سنجیده بشود، آن آخرت است. چون بالاتر از این بوده است. هرگاه به لحاظ جنت های آخرتی دیده بشود، آن دنیاست. چون پایین تر از آنها بوده است. اگر گاهی میفرمایند از جنت های آخرتی بوده، گاهی میفرمایند از جنت های دنیایی بوده است، یک دفعه برایتان تعارض

ایجاد نشود. دو نگاه است. گاهی در سوال نسبت به جنان آخرتی دیده میشود، میفرمایند از جنات دنیا است. گاهی نسبت به دنیا دیده میشود، این از جنت آخرت است منتها نه از جنات آخرت صعودی. این هم خودش از بحث های جالب است.

در این روایت حضرت میفرمایند:

فقال (ع): کانت من جنان الدنيا تطلع فیها الشمس و القمر، و لو کانت من جنان الآخرة ما خرج منها أبدا، وقتی نسبت به جنت آخرتی میسنجند، این دنیا است. اگر داخل در او بود خارج نمیشد. کسی وارد آن جنت بشود خروج ندارد. این قاعده است. هر جا روایتی دیدید که میگوید عده ای وارد آن جهنم میشوند و از آنجا خارج میشوند و بعدا وارد بهشت میشوند آمرزیده میشوند، معلوم میشود که آن جهنم خلد نیست. با این قاعده که در غیر از این روایت جای دیگر هم داریم که کسی وارد آن جهنم بشود خارج نمیشود، هم چنان که کسی وارد آن جنت بشود خارج نمیشود. نه آن جنتش خروج دارد نه آن جهنمش.

اینها قاعده است. این قاعده هم در انسان شناسی تاثیر دارد. یعنی این قاعده فقط یک قاعده نتیجه ای نیست. یک قاعده است که نشان میدهد در وجود انسان، قوه اش طوری میشود که ذاتش تغییر میکند. خلود معنا پیدا میکند که دیگر خروج معنا ندارد.

قال (ع): فَلَمَّا أُسْكِنَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ أَتَى جَهَّالَهُ إِلَى الشَّجَرَةِ لِأَنَّهُ خَلَقَ خَلْقَهُ [خَلْقَهُ] لَا تَبْقَى إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ وَالْغِذَاءِ وَاللِّبَاسِ وَالْأُكْنَانِ وَالتَّنَاحُحِ وَلَا يُدْرِكُ مَا يَنْفَعُهُ مِمَّا يَضُرُّهُ إِلَّا بِالتَّوْقِيفِ^٦

این فراز (لَا تَبْقَى إِلَّا بِالْأَمْرِ وَالنَّهْيِ) بدین معناست که همانطور که بقاء ملائکه به امر و نهی الهی است، انسان نیز دو جنبه دارد، در جنبه ملکوتی اش مانند ملائک است که بقائش به امر و نهی است. اگر کسی به این جنبه بی اعتنایی کرد، حیات روحی خود را از بین برده و میرانده است.

«أَوْ مِنْ كَانِ مِيتًا فَاحْيِنَاهُ»

یعنی مرده ای بوده است که هنوز امر و نهی محقق نشده بود.

«إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» یعنی میخوانند شما را برای اینکه حیات بدهند به شما.

از اینجا جایگاه شریعت در حیات انسان روشن میشود. حیات حیوانی انسان هم تابع حیات الهی اوست که تابع امر و نهی است.

در ادامه آیه میفرماید فَاذْلُمَا الشَّيْطَانَ عَنْهَا فَاخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهَا. این دوتا از جنت را خارج کرد. و قلنا اهبطوا، خطاب شد به آدم.^٧

^٦. بحار، ج ١١، ص ٦١

^٧، نه فقط آدم، اهبطوا جمع است. آدم و حوا که دوتا بودند. باید میفرمود اهبطا. در بعضی از آیات هم داریم که اهبطا. در سوره طه دارد که ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ وَهَبَ لَيْلَىٰ قَالَتْ اهُطْ اَمْهَنَ اَجِيَا دوتایی هبوط کنید. در اینجا میگوید اهبطوا. اهبطوا آیا شامل شیطان هم میشود؟ یا شیطان چون قبلا فاهبط فانك رجيم، یا نزدیک به این مضمون، قبلا هبوط کرده بوده، شامل او نمیشود؟ یا جمع را باید به لحاظ حضور شیطان بگیریم

تا اکل محقق شد، هبوط محقق شده است. تا این اکل محقق شد، هبوط محقق شد. منتها این هبوط یک مرحله است. اول میفرماید قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو. این بعضکم لبعض عدو^۸ نکته در اینجا است که تنها جایی که دو هبوط ذکر شده است و بین دو هبوط یک نکته ذکر شده است اینجا است.

در سوره طه آیه اینطور است:

فَاَكَلَا مِنْهُ لَبَنًا تَلْهُ اَسْوَاهُ اَوْ طَعَامًا يَخْفَلُ عَلَيْهِ اَمِنْ رَقٍ لِحَنٍّ وَعَصَىٰ ذُرِّيَّتَهُ فَعُوقَىٰ ﴿١٢١﴾
ثُمَّ جَاءَهُ رَبُّهُ بِسُحُوبٍ مَّاءٍ وَهَٰی ﴿١٢٢﴾

قَالَ طَعَامًا جَاءَ بِبَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا لَّيَايَاتِكُمْ مِنِّي هِدَىٰ فَمَنَاتٍ يَّجِدُ دَلِيلًا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾

یعنی یک دشمنی اول هست. دین می آید. وقتی دین می آید که امر و نهی من است، تبعیت از امر و نهی من هدایت است، اگر کسی مخالفت کرد میشود شقاوت.

اما اینجا تفصیل داده است. اینجا میفرماید دوتا هبوط است. آنجا هر دو هبوط را در یک هبوط آورد که بعضکم لبعض عدو فاما یاتینکم منی... اینجا دوتا آورده است.

که سه تا بشوند اقلا. یا اهبطوا را به لحاظ نسل آدم بگیریم که این هبوط نسبت به نسل محقق شد. یعنی این جریان نسبت به همه محقق شد. هر دو تفسیر ممکن است

^۸ هم با آن شان نزول اول که بگوئیم مجموع شیطان و آدم و حوا باشند، بعضکم لبعض عدو، یعنی چی؟ شیطان عدو شماست. ان هذا عدو لكم. این سازگار است. هم میتواند با نسل آدم باشد که شما هبوط بکنید، وقتی هبوط کردید بعضکم لبعض عدو. از همان فرزندان اولیه، بین هابیل و قابیل عداوت ایجاد شد. چون قوای نامتناهی داشتند. همانطور که یفسد فیها و یسفک الدماء، با هر دو سازگار است.

وَقُلْ أَهْلَ طُؤِ اجْعَلُوا بَعْضَ عَدُوِّ وَلَكُمْ فِي الْضُمِّ قُرْؤُمَّتَ لَعَالَى حِينَ ﴿٣٦﴾

شما به ارض هبوط بکنید، بعضکم لبعض عدو. یک دوره هم دارد. تمام میشود. مدت دارد. حین مربوط به چیست؟ مربوط به بدن است. این هبوط اول اگر توبه محقق نمیشد که بعدش میفرماید، انسان در مرتبه حیوانیت هبوط میکرد، و هبوط انسان هبوط حیوانی بود. برگشت پذیر نبود. اما بلافاصله فتلقی آدم... بین این دو هبوط دارد ذکر میکند قرآن:

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً تَلَفَّظَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ الَّذِي بَلَغَ حَيْمُ ﴿٣٧﴾

آدم توبه کرد و توبه اش هم پذیرفته شد.

حالا دوباره میفرماید قلنا اهبطوا. یکبار هبوط حیوانی و در مرتبه بود حیوانیت انسان. اما هبوط بعد پس از توبه بود.

قُلْ أَهْلَ طُؤِ اجْعَلُوا بَعْضَ عَدُوِّ وَلَكُمْ فِي الْضُمِّ قُرْؤُمَّتَ لَعَالَى حِينَ ﴿٣٨﴾

این هبوط همراه دین و هدایت است. اما یاتینکم منی هدی، از جانب من هدایت برای شما می آید. از حالا به بعد که هدایت می آید، تازه انسان خلقتش تمام شد و حالا از این به بعد است که دو مسیر جلو رویش قرار میگیرد. فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون. از اینجا به بعد است که دو مسیر جلو رو قرار میگیرد.

پرسش و پاسخ

سوال: اینکه دین از اینجا شروع شده است چطور با آیه ۱۳ سوره شوری جمع میشود که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا... جمع میشود؟

پاسخ: آن دین به عنوان یک مجموعه و تشریع است. اما به عنوان هدایت و کفر از اینجا است. اما در آنجا تشریع دین است که میشود اولین رسول اولوالعزم که نوح است. اولین دین که احکام مدون باشد از زمان نوح است. اما هدایت و کفر از زمان آدم شروع میشود.

سوال: اینکه فرمودید اگر در جنت آشکار شدن سوات اتفاق نمی افتاد زشتی و شرم از عورت را پیدا نمیکرد، آیه میفرماید و یخصفان علیهما من ورق الجنة، پوشاندن سوات با ورق جنت چه معنایی میدهد؟ چون لباسی که میپوشاند عورت را ورق دنیایی نیست. ورق جنتی است.

پاسخ: آن جنت، جنت اخروی نبود. خصوصیت این جنت این بود که انسان در آن حالت جذب خدا بود. خوردن بود. رابطه بدنی داشت. یعنی احکام دنیا بود. چنانچه ما در بهشت که میرویم احکام دنیا هست. خوردن هست. پوشیدن هم هست. لذا در بهشت هم پوشیدن داریم. در بهشت خلد هم حلل و ... داریم که پوشیده میشود.

لذا اینها وقتی به نظام بدنی توجه کردند، نظام بدنی آنجا لوازمش بود.

سوال: توجه به بدن و عالم بدن پیدا کردند، ولی با ورق جنت پوشاندند.

پاسخ: ورق جنت یعنی پوشاندنی که به امر است. یعنی روحانیتش این پوشاندن را می آورد. نه اینکه یعنی ورق نبود. برگ بود. اما حالت جذبه بود که این را ایجاد کرد. همه موجوداتی که در آنجا بودند آن حالت را داشتند. آن حیاء الهی است.

سوال: آن بهشت و جهنمی که دیگر خروج ندارد کدام است؟

پاسخ: بهشت و جهنم خلودی. قیامت. آخرین مرتبه. نه بهشت و جهنم مواقف قیامت. چون مواقف قیامت هم بهشت و جهنم دارند. برزخ هم بهشت و جهنم دارد.

ا. چرا در این قصه آدم سلام الله علیه این همه از شیطان در جاهای مختلف نقش داشته است و نقشش پررنگ است؟ معلوم میشود که در سرنوشت عالم انسانی نقش شیطان یکی از نقش های پررنگ است. بلکه همچنان که انبیاء نقش پررنگ در زندگی انسان ها به عنوان هدایت دارند، شیطان هم همین نقش را دارد به عنوان ضلالت. پس چنانچه نقش انبیاء اینقدر باید پررنگ دیده بشود، همچنان شیطان شناسی و دشمن شناسی هم نسبت به شیطان باید خوب صورت بگیرد تا میل به انبیاء و نفرت به شیطان دو قوه وجود انسان بشوند تا انسان را در این مسیر حرکت بدهند. ...

ملائکه در قوس نزول، انبیاء در قوس صعودند. یعنی انبیاء در قوس صعود که میشناسیم این انبیاء را، همان ملائکه در قوس نزولند. شیطان که تمرّد کرده است در مقابل ملائکه، در مقابل انبیاء هم در قوس صعود تمرّد دارد. آن فعل ضد در مقابل انبیاء را در قوس صعود دارد.

ب. یک نکته این است که تا قبل از این جریان، جریان سعادت و شقاوت مطرح نبود. آدم که خلق شد تازه قصه سعادت و شقاوت شروع میشود. تا قبل از این نظام عالم تکوین و وجود بود. تعبیری که مرحوم علامه دارند، قبل از این جریان سعادت عامه بود. سعادت عامه یعنی نظام وجود. بعد از این سعادت خاصه در مقابل شقاوت پیش می آید. اینجا نظام تشریع پیش می آید. لذا با این نگاه که از اینجا به بعد بود که ... و الا ابلیس داشت زندگی اش را میکرد. ملائکه هم داشتند زندگی شان را میکردند. در این ابتلا که به آدم پیدا کردند دو دسته شدند. دو موطن شد و ابلیس طرد شد، هبوط کرد. فانک من المرجومین، انک من الصاغیرین، انک رجیم، رجیم شدن، صاغر شدن

نسبت به ابلیس پس از ابتلای به آدم محقق شد. و الا قبل از اینکه شیطان ملعون نبود. اما اینجا آیه میفرماید که کان من الکافرین. متنها کفرش آشکار نبود. حالا اینکه کفر آشکار نبود ان شاء الله در بحث ابلیس بعدا بیان میکنیم.

ج. نقش خوت چو در جبهه و طمهم سلتد بیت سلت کپر لدرک ل دار این حرکت سلتد ملالدر نیزد رهमे این مل جل هو لشن و نه سلتد رقصه علف جزی ل در اسلام الله علف امط ح نمیشو د مل رقصو و د به جت هر فوه تمل لایعجا به جلد قیایی ا مهم تمل مل ر قصه علف علف و ط لآ دم سلت

[illegible]

۵. خورد رشتہ متبہ آیہ فی سلب ویرہ علی دارد

وَلَا تَخْذَرْكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَرِئَاسَتِهِمْ وَتَلْهُمُ لَعْنَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَمَّا تَرَدَّ بِكُمْ